

۵۸۳۸۶۶

کتابخانه مجلس شورای
کتاب: نزول جنجالی

مؤلف:

موضوع:

شماره ثبت کتاب:

۱۲۷۰

۹۱۸۸۹

۴

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای
۵۷۰۸

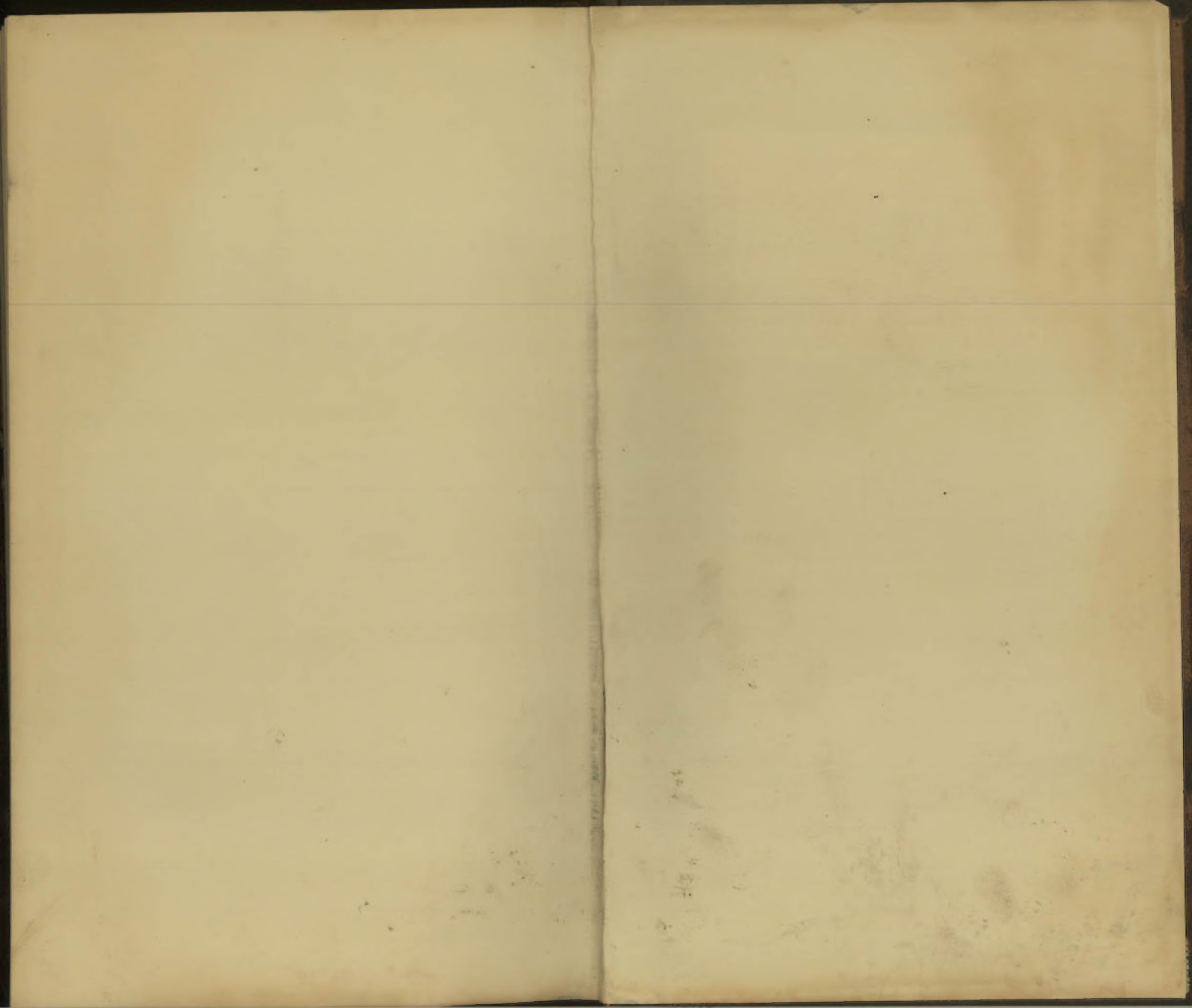
۵۷۰۸
کتابخانه مجلس شورای ملی

| | |
|-------------------------|----------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| مکتب ترمذی | |
| مؤلف | شماره ثبت کتاب |
| موضوع | ۱۲۷۰ |
| شماره قفسه | ۶۱۸۸۹ |
| ۵۷۰۸ | ۴ |

بازدید شد
۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۷۰۸



الحمد لله الذي
خلقنا من التراب
وخلقنا من التراب
وخلقنا من التراب
وخلقنا من التراب



اصول
و اساس
و اساس
و اساس

مجلس شورای ملی



مجلس شورای ملی

برسی که در باشند و هر که کن کارش نادر گشت داد از و خبری طعنه کنند تا که او
بوی سست اندک کنی چنانکه بکنند و عیالان او را از آن آب بکنند و او را بر پیشانی
و هر که بر خطا نرسد سر او در موضع لغت خواهد بود و صفا بطریقیوم آنکه هر که از
سایون با و خلقی یا پس از نقتدی طبع برقی انعام و بخشش برسد چنانکه هیچ و جوی
از و طبعی و نوقی و طبعی نشسته چنانکه در زمان حجت مکانی پدرم جلال الدین محمد اکبر باشد
هر که ایشان نزار تومان لغت از کز حقیقه یا پس ازین موضع میباید انداخته و قریه
یا نشسته تومان لغت و شکست از آنکس میباید گفتند و هر سال کسی این عمل جاری کرد
بود و وصیت کرد و هر که عبارت از نشسته نزار تومان عساق بوده باشد و چنانچه
ایشان میساخت و کل این عمل پیش را من بر طرف کردم هیچ به تر از آن نیست که با
یکی را نزار شش کند و انعامی که نصفت سزا باین علت از وین سینه نه و نصفت دیگر
انچه او پیش کرد و میگوید پس هیچ شی از با و نرسیده باشد و حجت مکانی هم بر این
علت نزار شش از هر کسی سینه با همان رسیده بود و حاله مقرر کرده ام که هر کس سر او
شود که سینه هیچ علت از و توقع کنند صفا بطریقیوم آنکه چه در سه کار من و چه در سه
حاکمان هر شهر عالمی که میگرد باشد که و در سه کار از سینه آن شهر و قولا بظلم
مناز که نواب ساین نزار و سی داده آن کل حاکمان از میان شهر بیرون بر نه کار
کسی که در آن عمارتی که بدو قیل بسیار از نفوذت حاضر نشیند و خدا میال آن منزل
با و مبارک گرداند و بدلی را درین کار نماند تا عمر و دولت او دومی داشته باشد و آن
عمارت نزار و جزو اجزای نشود و خانه آخرت هم باین وسیله آبادان گردد باشد و او
عادل و اعدای نیک و اعدای کم از پیشین برگزیده و سینه داده و چنین آورد اندک و در سه
محضر نشیند که یکی از محضت زهره می نشیند و دانه و چهری از یا قوت و هر سه و سینه
کرد و باشد و چنین ملک یا محضت او را بر ووش که قندی بر سن سینه است
خلق محضت از هم که بر سینه که این چنان است که باین غرت و باین شان و این هم محضت
محضت که گفت با یکی که کاران عاصی از که می رسوزند که زمین کوش و پوست که در سینه
و برین محضت نشسته از عدلی و قبی فاسق است که نیکو این حکم عادل است که محضت
یکی کرده و مظلوم را از ظلم مانده و فریاد می رود یا پیشه خورس خفته بوده چنان تردید

در این

در و از نه نیست برسد از حضرت غوث امر شود که بخت نزار از حور و علان به پیش او و در
سینه است و او را با نه و ن نیست و آنرا در دایمی از یا قوت و زهره و در جرد آن
سر را در عرض مطهری از نزار و در پاضد نزار بوده باشد چنانکه بهشتی را نزار نزار
علان می کشند و هر که بایده از نه است یکدم او را نماند باین نزار که در اده لغت
کرد که باین نه در آن بر و نماند باشد و وقت خدمت پس خلق آنانی که باین طبعی
لی بود تا حال خود را از آنکس سینه یا سینه صفا بطریقیوم آنکه حاکمان هر شهر و قریه چه از
شاد و خوار که از ایشان از پی کسی و بر پیشانی و در سینه یا سینه یا سینه شده و سینه کار
قیح کرده اند و خدا در میان خلق رسوایان سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
و یکبار که باین رسوایی خود سینه بر نه از دست کسی بر این باین مردی که سینه
ازین عمل پیش باز داد ازین قسم جماعتی طلب و توقع بسیار و درین محبت و ای
حاکمی که در شهرهای نواب ساین و نماند این حکم سینه صفا بطریقیوم آنکه در سینه
حاکمان هر شهر که در وقت غله درین نماند که دنیا داران با نزاری غله را بخرند و در
انبار کنند و باین علت غله را در و بکری خرمه که بفرشته و مردم در وین از کربانی
بتعب میباشند هر کس فراخ را حال خود آدم خود بکند که غله در اسب رنگ و دال که در
من بوده باشد که ازین حکم تجاوز نکند سر و را بر دارند و زهره و سینه گران و خرمه یا سینه
یا سینه را جاد و نماند تا او بکند و صفا بطریقیوم آنکه در سینه یا سینه یا سینه یا سینه
دست نه و بر سینه از او نزار و در وین دیگر یا بکری روا نه داشته باشد و این درین سینه
باشد و از سینه او سینه یا سینه و باشد حکام هر شهر باین نماند که هر کلام را فراخ را حال
و نه نزار و سینه و هیچ نزار و و چه از سینه کار نواب ساین یا سینه یا سینه یا سینه
باین نماند و تا نماند قاضی شنبه از سینه قضا بقیانند و او بل محکم آن قاضی را هم از
سر کار یا سینه نزار که با سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
که به پیش سینه محضت نزار که در وقت تنگ مردم از آن عاصی خبری که نصبت تومان
به و تومان سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
لی که من کنند و در سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه
به سینه و در سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه یا سینه

شبهه خواهد شد. همان شب سیف خان کو که عرض میکنم که حضرت سلاست کا شیخ صاحب
ازین صانع من بود. بهشت که در آنجا بود و سیف خان کو که همان جریح که قال خود را و بوی
شده العقبه میرزا حسین باو شده کلمات در کفر نه بود که باسی و سپین بر قدم زار رسیده
از روی سب بر زمین می پیکد. علی که از مقربان مجلس صحبت است. چون حضرت چه هم بود
بلی و میرسد. او که کشف بواسطت تمام دست. و در آنجا پس بسته که میاد با یکدیگر و او را
برای سوار کرد و بختور چه هم آورد. و در کفر که عرض میکنم که در آنجا چون حضرت
از میرزا رسیده که تر که گرفت میرزا فرمود که مرا یک و هزار شش و شصت گرفت و در
و چنین وقتی ازین حرف من فرمود شد. با محبت پیدا کرد. و میرزا می نمودند و فرمودند که
میرزا را ازین کشت و از این پیش بر نهاده و درین اثنا میرزا بچنان انداز این بهشت حضرت پادشاه
لب را کشیدند. **فصل** در بیان فرج مجسم با دیگر که چون غصه پیشی زده بودم. بر آنهم
از شش و شصت حضرت که باز در دم من. چه شد که از آن فرخنده و سب که بکشد و درین
آید که یک و شصت شش و شصت تمام که در یک که بر از این تو که در آنجا از آن است
پادشاه فرمودند که او را با شصت و درای سب پادشاه درین شامیزه آب طلبید. و او را
کردند و فرما همان اتفاق هر دو دست بر سر او میرزا حضرت پادشاه از او و درین چون
علا خط که از آن صانع فرمودند آب خاصه خود طلبید. او را آب خاصیت کردند و درین
او را سب که کشتند چه شد که از آن در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
فرمودند که شاد بکشت که کلمات خالص میباشند که هر چه بکشت خود را و این که پادشاه
بهت شاد شاد. و در آنجا که کشتند و در آنجا که کشتند و در آنجا که کشتند و در آنجا که کشتند
نه خفی برسد و حضرت است بهت میرفته و میرزا از این سب که با فضل و خرد
و محمل منت و ادرسی با دوست و میا با آب و قدر دان بود و صاحبان و صاحبان
جاست با سب که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
سوار از سب که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
حضرت می که با سب که پادشاه با زود و قدر و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
هم که فرمود که شاد خانه را خیارش از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
سازند و خیارش که سب که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

فرمود و بختور از این تو که شش و شصت از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
او را شاد بکشت که کلمات خالص میباشند که هر چه بکشت خود را و این که پادشاه
بهت شاد شاد. و در آنجا که کشتند و در آنجا که کشتند و در آنجا که کشتند و در آنجا که کشتند
نه خفی برسد و حضرت است بهت میرفته و میرزا از این سب که با فضل و خرد
و محمل منت و ادرسی با دوست و میا با آب و قدر دان بود و صاحبان و صاحبان
جاست با سب که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
سوار از سب که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
حضرت می که با سب که پادشاه با زود و قدر و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
هم که فرمود که شاد خانه را خیارش از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
سازند و خیارش که سب که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

بیت و سبب در پیش چشم سلطان با تو که نام داشت چه مردم را با که
بجو و دیگر در شکایت چه مردم را با که نام داشت چه مردم را با که
سفر و جنگ است اجرت جمع بخت بر شکایت و از قضاوت بر حضور فرمود و در میان
ملک خجاست نهاد بعد از ساعت که در شکایت بود و چون جی شمس چه شمس خجاست
تست نامزد و دیگر که است بر ساعت از شکایت که شکایت از حضور چه مردم است
و ساعتی دیگر که است که چه ساعت در شکایت و در پیش امیران که از پیش امیران
خود میرفت که در حضور حال نزد امیران و چون این خبر شنیدند از راه رجعت فرمود
باز که که آمد و بعد از آن تمام و بک بر یک خانه سران قتل حضور و حال حضور و
رفیق و خدیو و دیگر که ساعت چه مردم است که شکایت چون چنین بود که شکایت
فرمود من در سبب مردم بودم و بعد از آن پیش من شکایت که شکایت از راه رجعت
تست است چون در میان و در میان که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
جاست که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
خبر و سبب که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
بود و دیگر که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
چون که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
صاحب سنی شایسته تر از شکایت و شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
چرا که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
بسی از شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
و شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
مغفور و در شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
و شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
بسی از شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
کلیک با شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت

بجو و دیگر در شکایت چه مردم را با که نام داشت چه مردم را با که
سفر و جنگ است اجرت جمع بخت بر شکایت و از قضاوت بر حضور فرمود و در میان
ملک خجاست نهاد بعد از ساعت که در شکایت بود و چون جی شمس چه شمس خجاست
تست نامزد و دیگر که است بر ساعت از شکایت که شکایت از حضور چه مردم است
و ساعتی دیگر که است که چه ساعت در شکایت و در پیش امیران که از پیش امیران
خود میرفت که در حضور حال نزد امیران و چون این خبر شنیدند از راه رجعت فرمود
باز که که آمد و بعد از آن تمام و بک بر یک خانه سران قتل حضور و حال حضور و
رفیق و خدیو و دیگر که ساعت چه مردم است که شکایت چون چنین بود که شکایت
فرمود من در سبب مردم بودم و بعد از آن پیش من شکایت که شکایت از راه رجعت
تست است چون در میان و در میان که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
جاست که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
خبر و سبب که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
بود و دیگر که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
چون که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
صاحب سنی شایسته تر از شکایت و شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
چرا که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
بسی از شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
و شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
مغفور و در شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
و شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
بسی از شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت
کلیک با شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت که شکایت

چرا که با هیچ خوشی نداد و در آن طاعت میکرد و در جماعت سنان پیغام افغان میسر
میرزا را که که خان، خطرا داشت چون از سلطان دست و چکر کشید و خود را خبر رسانید
بر او که پادشاهی میباید که باشد اما بیشتر که کرد و هر یک را و یکی از خود را و خود را
و در سوا که خود را و در حرف خود را و جواب این سخن صرف کرد و بسیار کرد و در دست
این مقدار داشتند اما چه عزت میرزا که که خان میسر کرد و خود را که خان میسر کرد و خود را
دانش که که پادشاهی میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
پادشاهی در سوا که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
چون بدین است که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
پادشاهی میسر میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
معه خود را که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
و ای پادشاهی که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
بر روی است و بهر یک که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
و دیگر آب که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
و دست و خود را که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
خدا میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
رابط بر روی و خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
و هر وقت که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
از سوا که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
نرسد که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
آینه از که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را
و هر یک که که خان میسر میسر میسر است و آب عزت که که خان میسر کرد و خود را

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

که در آن روز که بخت و نیاز و کما و در هر موسی حضرت کرد چون رفتن فرزندان برین
این حال مشاهده کردند و از آن جهت که علی بن ابی طالب است بر زبان رانده و مسلمان شده
چون بخت دوست در پیش ستاد کردیم و بر جان خود و خیمه که بر آن بود و در کربلا
و آنجا که چون مردم او را این قسم و آن خبر فرعون بر او که خداوند بر او حق است
شمار بسته و در آن کتب که در پیش است که فرموده از آنجا که سینه در سینه است
چند نفر دست او را بر جان خود کردند و از هر یک که در پیش است که از آنجا که سینه
اطاعت بر کرد و سینه بی و نه و آنجا که ای برکت که در غلط تو چشمی نهفته و آنکه
که حرکت پیدا کرد و در میان آنش و از آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
از این کلمات او در چشم شده و فرمود که فرغانه بی خاسته از دور و من بر کرد و
و آنکه در این هر نفر که در میان آن یک و در آن کتب که در پیش است که از آنجا که سینه
چونش در آن فرعون چه بخت که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
هنگام که در آن فرعون بی که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
رو که در آن فرعون بی که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
خدا را با خود کند و ای بخت که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
چونش در آن فرعون بی که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
ای بخت که در آن فرعون بی که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
فرعون چه بخت که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
آنسان که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
میکنند و ای بخت که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
کدام که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
شده و ای بخت که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
فرعون که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
دست بر آنجا که ای بخت که در آن است و در آن

کثیر

کشد که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
حان و یک و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
نیز و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
کلی و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
چونش در آن فرعون بی که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
را و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
برای و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
موسی و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
چونش در آن فرعون بی که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
آن که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
تاری و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
بخت و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
ای بخت که در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
برسط و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
پای و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
بخت و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
عبد و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
مرا و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
کوف و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
گفت و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
از و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن
بطلب و در آنجا که ای بخت که در آن است و در آن

۲۱۶



کتابخانه مجلس شورای ملی
در روز ۱۳۰۵
توسط آقای...

کتابخانه مجلس شورای ملی
در روز ۱۳۰۵
توسط آقای...

